

مبانی نظری اقتدار در قرآن با رویکردی بر دیدگاه‌های امام خمینی (ره) درباره بیداری اسلامی در ایران

سهراب مروتی^۱
نجمیه گراوند^۲

چکیده

تاریخ اندیشه سیاسی در تمدن اسلامی، بیانگر تغییر و تحول در میزان اقتدار حکومت‌هاست. از آنجایی که اسلام به اصول تصاحب قدرت از سوی امت‌ها و جوامع اسلامی اهمیت فراوان داده است، بنابراین اتخاذ موضع معرفت‌شناختی نسبت به مبانی آن در قرآن، ضروری و اساسی است تا بتوان از ورای تنوعات ملموس در جریان‌های مختلف سیاسی، به بنیاد روش‌شناختی مکنون در اندیشه‌های سیاسی اسلامی دست یافت و بر برخی مشکلات ناشی از سیطره دیدگاه‌های مستبدانه و خودکامه فائق آمد. این پژوهش بر آن است تا با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیل مطالب، به بررسی و بیان مبانی اقتدار در اسلام پرداخته، سپس با در نظر گرفتن این مهم که بیداری اسلامی در ایران، به این کشور اقتدار ویژه‌ای در سطح منطقه‌ای و جهانی بخشیده است، به واکاوی و بازشناسی دیدگاه امام خمینی (ره) به عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران درباره تصاحب قدرت از طریق بیداری اسلامی خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: اقتدار، بیداری اسلامی، اعتقادات، سنت، مبانی عقلی قانونی.

^۱ - استاد دانشگاه ایلام. ایمیل: sohrab_morovati@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام. ایمیل: na_gervand@yahoo.com

تقریباً تاریخ سیاسی تمامی بشر از اقتدارگرایی شکل گرفته است. اقتدارگرایی و دوام تاریخی آن باعث تحول در مفاهیم بنیادی سیاست؛ از جمله گردش قدرت و مشروعیت شده است. به همین دلیل در هیچ کشوری، اقتدارگرایی با یک یا چند واقعه صورت نپذیرفته؛ بلکه یک جریان و فرآیند بوده است. فرآیندهای اقتصادی از یک سو و ساختارهای سیاسی از سوی دیگر، جریان ساز هستند و خروجی آنها، نظام سیاسی را شکل می‌دهد و رو به تکامل می‌برد (سریع‌القول، ۱۳۹۱، صص ۱۷۹-۱۸۰). قرآن کریم در این باره می‌فرماید: **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**؛ بگو (ای پیامبر) بارالها ای خدای ملک هستی، به هر کس بخواهی ملک و سلطنت می‌دهی و از هر کس بخواهی می‌گیری و به هر کس بخواهی عزت و اقتدار می‌بخشی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی، خدایا هر خیر و نیکویی به دست تو است و تو بر هر چیزی توانایی (آل عمران/۲۶).

آنچه در نظام الهی و جهان‌بینی توحیدی در باب اقتدار حکومت مطرح است، مبتنی بر نگاهی است که در این جهان‌بینی به مقوله انسان و کمال او و نیز به غایت حکومت مطرح است. از آنجا که غایت حکومت، زمینه‌سازی برای رشد و تربیت و سیوروت الهی انسان است، لذا مسلک اصالت نظام سیاسی، منتفی و مردود است. حکومت تنها برای تامین رفاه و امنیت نیست تا هر حکومتی که این هدف را تامین کند، مشروعیت و اقتدار یابد. در جهان‌بینی توحیدی، احکام و ارزش‌هایی که اقتدار حکومت را تضمین می‌کنند، به صراحت بیان شده‌اند (ذوعلم، ۱۳۸۶، ص ۴۴). به نظر می‌رسد که این ارزش‌ها خود را در قالب قدرت همراه با مشروعیت و مشروعیت همراه با شریعت نمایان می‌کنند.

برای روشن شدن مساله باید با توجه به بیانات شیخ صدوق؛ اشاره‌ای کوتاه به دوران اقتدارگرایی پیامبر اکرم (ص) بیندازیم؛ پیغمبر اسلام در سال ۱۲ هجرت درگذشت. ایشان پرچمی افراشته و قشونی آماده و یارانی پرورش‌یافته از خود به جا گذاشت. این آمادگی و اتحاد و شوق جهاد که از روح تربیت اسلامی پیغمبر (ص) بود؛ نیرو می‌گرفت. اقداماتی انجام داد و اسلام را در جهان پراکنده کرد و کشورهای گشود و تخت‌هایی سرنگون کرد و غنائم بسیاری کسب کرد. این تاریخ گذشت و این اوضاع برچیده شد. اکنون از آن افراد جنگجو و از آن اقتدار اثری نمانده است؛ ولی قرآن زنده و نام پیغمبر (ص) و سلطه نبوت برقرار است. شمشیری نیست که اسلام با برش آن مرزهای خود را پیش برد و غنیمت فراوان به چنگ آورد و میان پیروان خود تقسیم کند. امروز نه از آن سلطه اثری است و نه از آن اقتدار نشانه‌ای به دست می‌آید. امروز اسلام همان نیروی تبلیغی قرآن را دارد و بس. آیا متن قرآن موجود بدون هیچ تفسیر و نظامنامه‌ای برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی است و آیا می‌توان تنها با آیات قرآن که بیشتر از نظر کلی و تبلیغی با مردم سخن می‌گوید، اکتفا کرد و گفت «حسبنا کتاب الله»؟! آیا صرف یادآوری تاریخ گذشته اسلام می‌توان ملت‌های متمدن و بزرگ دنیا را قانع و به اسلام دعوت کرد؟ امروز ما چندصد میلیون مسلمان پراکنده در جهان زندگی می‌کنیم و قسمت بیشتر به

کلی فاقد نیروی سیاست و استقلال هستیم و قسمت‌های کمی هم که دارای نیروی سیاست و استقلالیم، در برابر دنیای کنونی ضعیف هستیم. بایست مانند همان زمانی که پیغمبر (ص) در مکه مردم را به اسلام دعوت می‌کرد؛ جهان را از نظر معنا و حقیقت اسلام به سوی آن دعوت کنیم و لازمه چنین دعوت و قیامی این است که علاوه بر متن قرآن، به یک شخصیت خلافت اسلامی تکیه کنیم که کلیات اسلام را از نظر دنیای امروز و مردمان قرن اتم تشریح کرده باشد (ابن بابویه، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹).

بیداری اسلامی نیز همچون اقتدار، یک جریان و فرآیند است که عوامل مختلفی دست به دست هم داده‌اند تا آن را به وجود آورند. در واقع بیداری اسلامی به عنوان یک پدیده متأثر از نهضت فکری جمهوری اسلامی در عصر امروز، در قالب یک جنبش اجتماعی و سازمانی ظاهر شده است. بی‌تردید انقلاب اسلامی ایران عامل عمده بیداری اسلامی است و نقش ویژه‌ای در روند بیداری ملل مسلمان منطقه ایفا کرده است. این جنبش تحت تاثیر انقلاب ایران و ایدئولوژی اسلامی ایران می‌تواند به افزایش حاکمیت هویت‌های مذهبی در کشورهای خاورمیانه و نفوذ بیشتر ایران منجر شود (Kirkpatrick, 2011: 8). از آنجایی که هدف از بیداری که با اتکا به سبک حکومتی امام خمینی (ره) در ایران به وقوع پیوست، استقرار اسلام و عزت بخشیدن به مسلمانان بود، مبانی نظری اقتدار آن نیز برگرفته از آموزه‌های اسلامی و قرآن کریم است؛ لذا در این مقاله علاوه بر بررسی این مبانی از دیدگاه قرآن کریم، به بررسی دیدگاه امام خمینی (ره) درباره نقش بیداری اسلامی و به تبع آن اقتدار ایران اسلامی خواهیم پرداخت.

۱- واژه‌شناسی اقتدار

اقتدار، قدیر و مقتدر هر سه برگرفته از ریشه قدر هستند. معنای مقتدر نزدیک به واژه قدیر است؛ چراکه برخی لغویان اقتدار را به معنای قدرت داشتن بر چیزی معنا کرده‌اند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۷، ص ۳۷۱). با این تفاوت که واژه قدیر درباره خدای تعالی به کار می‌رود؛ اما مقتدر هم درباره خداوند و هم درباره بشر به کار می‌رود. قدیر فاعلی است برای انجام آنچه می‌خواهد به اندازه اقتضای حکمت انجام دهد که انجام آن فعل یا اعمال آن قدرت نه افزون شونده بر قدرت اوست و نه کم‌کننده از قدرت او؛ لذا صحیح نیست که واژه قدیر، غیر از خدای، دیگری با آن توصیف شود. مقتدر نیز به معنای به دست آورنده و متکلف قدرت است (راغب، ج ۳، ص ۱۳۸).

از جمله آیاتی که خداوند را به عنوان مقتدر معرفی می‌کند؛ آیه **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ** در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا (قمر/۵۵) است که علامه طباطبایی، لفظ مقتدر در این آیه شریفه را به معنای قادری عظیم‌القدرت که همان خداوند متعال است، معنا کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۱۴۶).

آیه دیگری که واژه مقتدر در آن به کار رفته است، آیه **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْبًا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ**؛ همه آیات ما را تکذیب کردند. ما نیز آنها را فروگرفتیم، چون فروگرفتن پیروزمندی مقتدر (قمر/۴۲) است. در تفسیر این آیه این چنین آمده است که آل فرعون تکذیب کردند تمام آیات ما را. پس ایشان را گرفتیم به عذاب؛ یعنی گرفتن توانایی که چیزی مانع او نمی‌شود در آنچه اراده کند و نیرومند است بر هر چه بخواهد (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۴، ص ۴۴).

همچنین گفته شده که واژه اقتدار از ریشه لاتین واژه اوتوریته که به سنای روم مربوط بود، گرفته شده است. سنای روم، اعتبار قوانین مصوب مردم را تایید می‌کرد و رومی‌ها هم اقتدار (اوتوریته) سنا را پذیرفته بودند (عالم، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰). اقتدار در لغت به معنای توانایی نفوذ بر دیگران هم معنا شده است (وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۶۷).

به نظر می‌رسد، اقتدار از جمله مفاهیمی است که دچار گونه‌ای ابهام معنایی و عدم شفافیت مفهومی است؛ چرا که حوزه مفهومی این واژه، گاه صرفاً معطوف به قلمرو سیاسی است و از کاربرد آن، اقتدار سیاسی مراد می‌شود و گاه تمامی عرصه‌های روابط فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. در این پژوهش، مراد از اقتدار، اقتدار سیاسی است.

برای اقتدار سیاسی یا قدرت مشروع تعاریف مختلفی بیان شده است از جمله اینکه:

«تامس هابز» فیلسوف سیاسی، اقتدار را عاملی اساسی در گذار از وضع طبیعی به وضع قراردادی می‌داند. از دید هابز، انسان‌ها هنگامی که به یکی از میان خود، حق تصمیم‌گیری و عمل از جانب خود را می‌دهند، در واقع به او این اقتدار را اعطا می‌کنند که به نمایندگی از سوی آنان عمل کند (کوئینتن، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶-۱۶۷). بنابراین اقتدار از دید هابز، دربردارنده معنایی حقوقی (یعنی تفویض حق و اختیار) است و اساس تشکیل جوامع انسانی و وجه تمایز آن از وضع طبیعی محسوب می‌شود.

«دال» اقتدار را نوع ویژه‌ای از نفوذ معرفی می‌کند؛ یعنی اقتدار، نفوذ مشروع است. به عقیده او در سیستم‌های سیاسی همیشه سعی رهبران بر آن است که نفوذهای خود را به صورت اقتدار درآورند. وی اقتدار را یکی از اشکال بسیار کارآمد نفوذ می‌داند که نه تنها مطمئن‌تر و پر دام‌تر از اجبار است؛ بلکه عاملی است که به رهبر کمک می‌کند تا بتواند با کمترین استفاده از منابع سیاسی به راحتی حکومت کند (دال، ۱۳۶۴، ص ۷۰-۷۱).

اقتدار، امروزه به معنی برخورداری از میزانی از قدرت رسمی و فرمانبرداری دیگران و احراز برخی وظایف خاص در محدوده مقررات خاص نیز تعریف شده است. کسی که صاحب اقتدار است، حق حکمرانی دارد. این معنی از صرف اعمال قدرت یا زور متمایز است. به یک معنی اقتدار، کاربرد مشروع زور است (وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۶۷). اما اقتدار در منظومه سیاسی اسلام، با آنچه غیرمسلمانان می‌پندارند، متفاوت است.

اقتدار را از دیدگاه اندیشمندان مسلمان می‌توان این چنین تعریف کرد: مراد از اقتدار، تمکین و فضل و نفوذ و قدرتی است که در تمام گیتی برای امام (ع) حاصل می‌شود و جمله بنی‌آدم زیر پرچم

پرافتخار توحید و آیین اسلام می‌روند و آن منجی بشر همه انسان‌ها را به فطرت اولیه باز می‌گرداند و دین رسمی عالم، دین اسلام و آیین محمد(ص) می‌گشود (نعمانی، ۱۴۱۸ه.ق، ص ۳۳۹). شیخ صدوق نیز اقتدار را به معنای بالاترین درجه‌یملک و سلطنت معرفی می‌کند و درباره معنای اقتدار می‌فرماید: الاقتدار یقال علا الملک علوا (ابن بابویه، ۱۳۹۸ه.ق، ص ۱۹۸). بنابراین اقتداری که مورد تایید اسلام است، در منشاء تفویض اقتدار و نیز چگونگی اعمال آن با آنچه غربی‌ها و مستشرقان متصورند، تفاوت قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود.

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران در سخنان خود، مردم و حکومت‌های اسلامی را به کسب اصول تصاحب قدرت دعوت می‌کند. آن جایی که می‌فرماید: «من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه‌طلبی و فزون‌طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۵). امام خمینی(ره) در اینجا، به طور ضمنی به تعریف اقتدار پرداخته و به صراحت به آن دعوت می‌کند؛ چرا که ایشان تصاحب قدرت را با قید مشروعیت و احیای هویت اسلامی ذکر می‌کند. ایشان در این سخنان، در اصل، اقتدار را برای جامعه اسلامی خواهان است؛ نه صرف قدرت را. در واقع در اقتدار، شدتی وجود دارد که در قدرت نیست.

۲- مبانی نظری اقتدارگرایی در قرآن:

به طور کلی منابع مشروعیت‌بخش اقتدار در جوامع مختلف به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) باورها، ارزش‌ها و احکام دینی. ب) سنن موروثی بازمانده از گذشته‌های دور با هاله‌ای از احترام و تقدس. ج) عقل و قانون خودبنیاد بشری (شجاعی زند، ۱۳۷۶، صص ۵۶-۵۷). بنابر این به طور کلی برای اقتدار، می‌توان سه مبنا را در نظر گرفت که عبارتند از: مبانی دینی، مبانی سنتی و مبانی عقلی.

۲-۱- مبانی دینی اقتدار و تاثیر شخصیت فرهیخته امام(ره) بر بیداری اسلامی در ایران

مبنای دینی شبکه‌روابط قدرت در درون جامعه، از جمله ویژگی‌های بارز تئوری قدرت است که امکان تبدیل قدرت به اقتدار را میسر می‌کند. اگرچه مفاهیم قدرت و اقتدار تا اندازه‌ای به هم نزدیک‌اند؛ اما باید یادآور شد که اقتدار را به لحاظ مفهومی در مقابل قدرت عربان قرار می‌دهند؛ به عبارت دیگر قدرت، اقتداری است فاقد هر نوع مشروعیت و اقتدار، قدرتی است دارای نوعی مشروعیت. بنابراین یکی از مبانی مهم اقتدار، مبانی دینی است؛ چرا که مفهوم اقتدار آنچنان با مشروعیت عجین شده که تمامی اعتبار و هویت خود را از آن می‌گیرد (شجاعی زند، ۱۳۷۶، صص ۵۵-۵۶؛ وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۶۷).

در اسلام منشاء تمامی قدرت‌ها خداوند است: **أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا** (بقره/۱۶۵). و هیچ قدرتی نیز جز به مشیت الهی و غیر از ناحیه او پدید نمی‌آید: **لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** (کهف/۳۹)؛ به عبارت دیگر، اسلام هیچ قدرت فی نفسه و بالذات دیگری جز قدرت خداوند را در عالم به رسمیت نمی‌شناسد. «با قدرت و بزرگی خود برآفریده‌ها صاحب اقتدار است و قدرت او پدیدار و با علم و معرفتی که دارد، درون‌شان بر او آشکار و با جلال و عزتش از همه برتر و بر همه سالار است» (شریف رضی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲). همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ** (ذاریات/۵۷). که در این آیه «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»، یعنی ذو اقتدار الشدید (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۲۰). «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» یعنی صاحب توانائی استوار در قدرت خود، یعنی قادری است بلیغ‌الاقتدار و کامل‌القدره بر وجهی که ضعف و عجز به ساحت کبریائی او راه ندارد (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۲، ص ۲۸۸).

غزالی در کتاب «الاعتقاد فی الاقتصاد»، در خصوص تئوری خلافت، منبع همه اقتدارها از جمله اقتدار سیاسی را شریعت عنوان می‌کند و منبع نهایی قدرت شریعت را نیز از آن خداوند می‌داند (به نقل از لمبتون، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸).

همچنین با توجه به آیه «قُلْ مَنْ يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (مومنون/۸۸)، کلمه ملکوت به معنای ملک یعنی سلطنت و حکومت است، چیزی که هست، این معنا را با مبالغه افاده می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۸۴). ملکوت (به معنای جان، روح و هستی) تمامی موجودات در دست خداوند است؛ لذا این اختیار و اراده خالق جهان است که این عوامل را در اختیار کسانی قرار دهد و از اختیار برخی دیگر بیرون آورد؛ چرا که خدای تعالی می‌فرماید: «تَوَتَّى الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَنْزَعُ الْمَلِكُ مِمَّنْ تَشَاءُ (آل عمران/۲۶)». طبق فرموده عمید زنجانی معانی این آیات در اندیشه سیاسی دو مفهوم دارد: الف) آنها که قدرت را به دست می‌گیرند و آنها که قدرت را از دست می‌دهند، از زیر نظر و سلطه خداوند خارج نیستند و در جهان، تحول و جابه‌جایی قدرت و اقتدار، تحت اراده خداوند انجام می‌شود. ب) خداوند براساس یک سلسله ضوابط، از افرادی قدرت را می‌گیرد و به افراد دیگر تفویض می‌کند. لذا همه اینها به این دلیل است که پایگاه اصلی قدرت، اقتدار و حاکمیت در دیدگاه توحیدی، خداوند متعال است (عمید زنجانی، ۱۳۸۸، صص ۴۹-۳۴۳). بنابراین انتشار اقتدار در اسلام، از راس به ذیل است؛ چنانکه اقتدار پیامبر تابع و جلوه‌ای از قدرت خداوند قادر متعال بوده است که به جانشینان او اعم از حاکمان و عالمان منتقل شد. قدرت در اسلام به واسطه قدسیت منبع انتشار، امری مقدس به شمار می‌آید و با سلب قداست از آن، نامشروع شده و به عنوان طاغوت، سرپیچی از آن به هر طریق ممکن، واجب می‌شود (بابایی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۶۷).

اعتقاد به اقتدار مطلق الهی، منحصر به مومنان پرهیزگار نیست؛ بلکه یک حقیقت دامن‌داری است که در تمامی جنبه‌های ساخت اجتماعی و خصائص فردی مسلمانان تسری داشته و آثار و عوارض خاصی را نیز به دنبال دارد. واسطه اشاعه اقتدار خداوند متعال در زمین، نیز پیامبرش حضرت محمد(ص) است که به اطاعت از او در ادامه اطاعت از خویش امر فرموده است (شجاعی زند، ۱۳۷۶،

صص ۶۰-۶۱): یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء/۵۹). علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: جای هیچ تردیدی نیست که خدای تعالی از این دستور که مردم او را اطاعت کنند، منظوری جز این ندارد که ما او را در آنچه از طریق پیامبر عزیزش به سوی ما وحی کرده، اطاعت کنیم. اطاعت رسول یک معنا و اطاعت خدای سبحان معنایی دیگر دارد؛ هرچند اطاعت از رسول خدا (ص)، در حقیقت اطاعت از خدا نیز هست. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (نساء/۸۰)؛ چون تشریح‌کننده تنها خدا است، زیرا اوست که اطاعتش واجب است»، همچنان که در آیه: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطِيعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ و ما هیچ رسولی را نفرستادیم جز آنکه دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند (نساء/۶۴).» بنابراین وجوب اطاعت رسول را هم منوط به اذن خدا دانسته، پس بر مردم واجب است که رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند، یکی ناحیه احکامی که به وسیله وحی بیان می‌کند و دیگر احکامی که خودش به عنوان نظریه و رأی صادر می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۱۸).

به مبانی دینی اقتدار، همچنین اقتدار فرهیمنده و اقتدار کارزماتیک نیز گفته می‌شود. شخص فرهیمنده صاحب اقتداری استثنایی شمرده می‌شود که اقتدارش از یک منبع متعالی و فوق طبیعی که خود صاحب اقتداری مطلق است، سرچشمه گرفته است. «ماکس وبر» پیامبران بزرگ به خصوص آنانی را که گذشته از آوردن شریعت، موسس یک اجتماع سیاسی نیز بوده‌اند، از نمونه‌های بارز رهبران فرهیمنده دینی بر می‌شمارد (شجاعی زند، ۱۳۷۶، ص ۵۸). اقتدار حضرت محمد(ص) یک اقتدار فرهیمنده متعالی است. این اقتدار مشروعیتش را از منبع مطلق اقتدار؛ یعنی خداوند قادر متعال می‌گیرد که فراگیر و جمیع‌الابعاد است. در طول حیات رسول‌الله، مشروعیت این اقتدار هیچ‌گاه جز توسط بیگانگان و کفار- مورد تردید واقع نشد و در گسترده‌گی و نافذ بودن آن در تمامی جنبه‌های حیات فردی و اجتماعی، احدی تشکیک روا نداشت: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (احزاب/۶).

نمونه‌ای دیگر از رهبران کارزماتیک یا فرهیمنده، ائمه اطهار(ع) هستند. با اتمام دوره نبوت، مجال و عرصه تازه‌ای گشوده می‌شود که شیعه از آن به امامت تعبیر می‌کند. امامان(ع) با بهره‌مندی از دو ویژگی بارز علم لدنی و عصمت، چونان مسیری مطمئن برای سیر اقتدار سیاسی در بطن تاریخ به حساب می‌آیند (افتخاری، ۱۳۸۰، ص ۸۴). شیخ صدوق ابو جعفر گوید: ما دلیل می‌آوریم که پیغمبر در باره امامت علی بن ابی‌طالب نص صادر و او را خلیفه خود کرده و طاعت او را بر همه خلق واجب شمرده، دلیل ما آیات قرآن و اخبار درست است (ابن بابویه، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۸). بنابراین، امامت محملی معتبر برای حمل قدرت و اقتدار سیاسی تا عصر غیبت به شمار می‌رود. در زمان غیبت تئوری‌های مختلفی برای نحوه اداره جامعه اسلامی ارائه می‌شود که از این میان، تئوری ولایت فقیه از خلوص و اعتبار بیشتری برخوردار است (افتخاری، ۱۳۸۰، ص ۸۵). لذا تمامی جوامع و حکومت‌ها چنانچه بخواهند دارای اقتدار همراه با مشروعیت باشند، باید مشروعیت خود را از خداوند باری تعالی که ملکوت آسمان‌ها و زمین است، دریافت کنند. در غیر این صورت، قدرت آنان چنانچه محقق هم شود، از دوام زیادی برخوردار نخواهد بود.

بی‌شک اگر بتوان مصداقی برای نظریه کاریزمای «وبر» در جهان معاصر سراغ گرفت، رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی ایران، برجسته‌ترین مورد خواهد بود. امام خمینی (ره) در مقام اثبات ولایت فقیه می‌فرماید: اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت معین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (عج) موجود بوده، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون الهی و عدالت باشد، در عده بی‌شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. ... خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتهی اسم شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است (خمینی، بی‌تا، صص ۵۴-۵۵). بنابراین ایشان نیز برای مشروعیت حکومت‌ها و تقویت اقتدارشان، به مبنای الهی تاکید می‌کنند و از طریق ارتباط طولی و به سفارش قرآن کریم و روایات معصومین (ع)، مشروعیت حکومت‌های اسلامی از جمله ایران را به اذن خداوند دانسته تا از این طریق حکومت عدل الهی در عالم برقرار شود.

پرواضح است که تمامی اصول و مقرراتی که امام (ره) برای برقراری جمهوری و انقلاب اسلامی وضع و اجرا کردند، بر مبنای دینی و الهی پایه‌گذاری شده بود؛ بنابراین مسلم است که مبنای دینی، اصلی‌ترین و اساسی‌ترین مبنای مدنظر ایشان در تشکیل جامعه مقتدر و ملتی بیدار است.

۲-۲- مبنای سنتی اقتدار و واکنش امام (ره) به مبنای سنتی فردمحور

یکی دیگر از مبانی مشروعیت‌بخش اقتدار، ابتنا به سنت‌ها و باورهاست. منشا و مشروعیت اعمال قدرت در این اقتدار، سنن و میراثی است که در تاریخ گذشته جامعه وجود داشته و اکنون از احترام و قداست بالایی برخوردار است (شجاعی زند، ۱۳۷۶، ص ۵۸). به عبارت دیگر وقتی کاربرد مستمر قدرت سیاسی یا اعمال آن بر پایه عرف و سنت‌ها، پذیرفته و به پیدایش حق فرمانروایی منجر شده باشد، آن را اقتدار سنتی می‌نامند (عالم، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱). اقتدار سنتی از قدیمی‌ترین نوع مبنای اقتدار به شمار می‌رود.

قرآن کریم درباره اقتدار سنتی و اقتداری که به ارث گذاشته می‌شود، می‌فرماید: وَ أَوْزَنَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَّوُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا؛ و سرزمین ایشان و خانه‌هایشان و اموال‌شان و زمینی را که تا امروز در آن قدم نهاده بودید، همه را به شما ارث داد و خدا همواره بر هر چیزی توانا است (احزاب/۲۷).

در این نوع مبنا نیز قدرت همراه با مشروعیت است؛ چرا که منبع و منشاء مشروعیت سه عامل می‌تواند باشد: الف) دین؛ ب) سنت؛ ج) قانون. مشروعیت بر مبنای سنتی ممکن است متکی بر اعتقاد گسترده به سنت‌های دیرین و بر نیاز به اطاعت از رهبرانی باشد که طبق سنت‌ها اعمال اقتدار می‌کنند (عالم، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱).

در یک جامعه اسلامی که دین تنها به صورت نهادی مجزا و مستقل از دیگر نهادهای اجتماعی مطرح نیست؛ بلکه در تمامی ابعاد زندگی دخالت داشته و برای هر امری برنامه‌ای دارد؛ نه تنها با قوانین و سنت‌های نیکو متضاد نیست؛ بلکه اصولاً در راستای هم هستند. بنابراین مخالفت با قوانین مدنی و سنت‌های نیکوی جامعه در یک معنا، مخالفت با قوانین الهی است. لذا هنگامی که فرمانروا بر اساس پیروی از افکار غیرمنطقی‌اش، دست به محو ارزش‌های سنتی بزند و قوانینی جدید مطابق میل خود ابداع کند، از قدرت و اقتدار وی، سلب مشروعیت می‌شود. اقتداری را هم که مشروعیت آن گرفته شود، دیگر نمی‌توان اقتدار نامید (محمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲). در سیره امام علی(ع) به این امر، اهتمام جدی شده است؛ ایشان در نامه‌ای به مالک اشتر چنین سفارش می‌کنند: «آیین پسندیده‌ای را برهم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار کرده‌اند و مردم بدان وسیله به هم پیوسته‌اند و رعیت با یکدیگر سازش کرده‌اند و آیینی را منه که چیزی از سنت‌های نیکوی گذشته را زیان رساند» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). بنابراین صرف سنتی بودن اقتدار، تاثیر سوئی بر دوام و بقای آن نخواهد داشت؛ بلکه آنچه در این بین از اهمیت بسزایی برخوردار است، این است که آداب و رسوم سنتی‌ای ابقا شوند که نیکو و پسندیده بوده و مورد تایید دین نیز باشند و آن دسته از آیینی که ناپسند و نامطلوب هستند، باید از حکومت‌ها زدوده شود.

در قالب این مینا، با حکومت‌هایی مواجه هستیم که رابطه حاکمان با مردم را در چارچوب سنتی تعریف می‌کنند؛ روابطی که از دیرباز وجود داشته‌اند و هیچ‌کس تخلف از آنها را جایز نمی‌شمارد. به عبارت دیگر، حکومت مبتنی بر سنت‌هایی است که حتی حاکمان نیز خود را در چارچوب آنها می‌بینند و اگر قصد تعرض به آنها را داشته باشند، علی‌القاعده به تضعیف حکومت خود و زوال اقتدار سیاسی کمک کرده‌اند. با مراجعه به متون موسوم به سیاست‌نامه- که در آنها نویسندگان به توصیه‌هایی برای پادشاهان در خصوص صیانت از قدرت‌شان پرداخته‌اند- معلوم می‌شود که ضرورت التزام به سنن و پاس داشتن آنها، پیوسته به عنوان یکی از اصول علمی تقویت اقتدار وجود داشته است. خلاصه کلام آنکه از این منظر عده‌ای به طور سنتی، حق تصدی زمام حکومت را دارند و دیگران نیز خود را مکلف به اطاعت از ایشان می‌دانند (Zeitin, 1981, 201). در این نوع حکومت‌ها، به دلیل التزام حاکمان آنها به حفظ قوانین و آداب و رسوم، اقتدارگرایی در مسیر مثبت و مطلوبی واقع شده است.

پادشاهی قدیمی‌ترین شکل حکومت، به ویژه در شرق باستان محسوب می‌شود. تاریخ سلطنت یکدست و پیوسته نیست. برای دستیابی به یک داوری دقیق، باید پادشاهی هر دوره را در چارچوب تاریخی خود آن قرار داد. بنابراین درباره انواع نظام‌های سلطانی، خاستگاه پادشاهی و آنچه مقومات سلطنت و خصایص شهریاری خوانده می‌شود، نمی‌توان به نظریه عمومی و قابل انطباق بر همه نظام‌ها و گونه‌های پادشاهی در ادوار مختلف تاریخی دست یافت. نظام‌های سلطنتی در طول تاریخ، متأثر از شرایط و تحولات سیاسی و اجتماعی، گونه‌های متفاوتی به خود دیده و بر اساس معیارهای گوناگون، دسته‌بندی مختلفی از آن ارائه شده است. اهداف سلطنت، میزان سهم مردم در حکومت، مطلق

و مقید بودن قدرت شاه و موروثی و انتخابی بودن وی، معیارهایی هستند که در دسته‌بندی گونه‌های پادشاهی به چشم می‌خورند (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۶، ص ۴۵۸). لذا به همین دلیل است که اقتدار سنتی را می‌توان به دو دسته مطلوب و نامطلوب تقسیم کرد.

گرچه قرآن کریم به طور صریح از واژه اقتدار سنتی نامی نبرده است؛ اما با توجه به تعاریف و مولفه‌هایی که برای آن بیان کردیم، می‌توان ادعا کرد که در قرآن به هر دو نوع اقتدار سنتی؛ یعنی اقتدار سنتی مطلوب و نامطلوب اشاراتی شده است. به عنوان نمونه از اقتدار سنتی مطلوب می‌توان به آیات زیر استناد کرد:

برای فهم و گزارش دیدگاه قرآن درباره پادشاهی، بررسی تعابیر و اصطلاحات قرآنی در این باره راه-گشاست. واژگانی چون مُلْک (پادشاهی)، مَلِک (پادشاه)، مُلُک (پادشاهان) و تَمَلَّکُهم (بر آنان سلطنت می‌کند) به صراحت در قرآن آمده است. از جمله در آیه: «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (یوسف/۵۴)». علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: معنای آیه این است که پادشاه گفت: یوسف را نزد من آرید تا خاص و خالص برای خودم قرارش دهم و چون او را آوردند و شاه با او تکلم کرد، گفت: تو امروز با آن کمالاتی که ما در تو دیدیم، دارای مکانتی مطلق و امانتی بدون قید و شرط هستی و در آنچه بخواهی، آزاد و بر جمیع شئون مملکت امینی و این در حقیقت حکم و فرمان وزارت و صدارت یوسف بود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۷۳).

علاوه بر اقتداری که حضرت یوسف (ع) از جانب خدای تعالی دریافت کرد، پادشاهی و اقتدار حضرت سلیمان (ع) نیز نمونه‌ای دیگر از اقتدار سنتی است. افزون بر واژگان مزبور، برخی از لوازم و نمادهای پادشاهی مانند عرش و کرسی، به معنای تخت و اریکه سلطنت و به عنوان معروف‌ترین نماد قدرت پادشاهی نیز در قرآن کریم یاد شده است؛ از جمله در آیه «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»؛ گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما تخت او را- پیش از آنکه به تسلیم نزد من آیند- برایم می‌آورد؟ (نمل/۳۸). آیه فوق سخنی است که سلیمان (ع) بعد از برگرداندن هدیه سبأ و فرستادگانش گفته و در آن خبر داده که ایشان به زودی نزدش می‌آیند، در حالی که تسلیم باشند، سلیمان (ع) در این آیه به حضار در جلسه می‌گوید: کدام یک از شما تخت ملکه سبا را قبل از اینکه ایشان نزد ما آیند، در اینجا حاضر می‌کند؟ و منظورش از این فرمان، این است که وقتی ملکه سبأ تخت خود را از چندین فرسخ فاصله در حضور سلیمان حاضر دید، به قدرتی که خدا به وی ارزانی داشته و به معجزه باهره او، بر نبوتش پی ببرد، تا در نتیجه تسلیم خدا شود، همچنان که به شهادت آیات بعد، تسلیم هم شدند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۵۱۶).

واژگان مُلْک، مَلِک، عرش و کرسی افزون بر نمونه‌های مطلوب و نامطلوب پادشاهی، درباره خداوند نیز به کار رفته است؛ از جمله در آیه «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ؛ پس فراتر است خدای یکتا، آن فرمانروای راستین. هیچ خدایی جز او نیست. پروردگار عرش بزرگوار است (مومنون/۱۱۶). بر این اساس، می‌توان گفت که مفهوم پادشاهی به خودی خود، از نظر قرآن کریم، بار

منفی ندارد. لذا یادکرد برخی نمونه‌های پادشاهی و پادشاهان در قرآن کریم، اغلب متفاوت از مباحث و نظریه‌های رایج بوده، در راستای اهداف هدایتی و تربیتی قرآن است. در بخشی از آیات، پادشاهی، نعمتی الهی یاد می‌شود؛ اشاره حضرت یوسف(ع) به فرمانروایی خویش در مقام شکر خداوند، یادآوری پادشاهی بنی‌اسرائیل از زبان موسی(ع) برای تشویق آنان به اطاعت از فرمان الهی و ابراز شگفتی از دعوی الوهیت نمروود، به عنوان ناسپاسی در برابر سلطنتی که خداوند به او داد، از این قبیل است. همچنین در آیات مربوط به پادشاهی داود و جانشینی سلیمان(ع) به جای او، الگویی بسیار طبیعی و خردمندانه از انتقال مسالمت‌آمیز سلطنت، ارائه شده است. «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عِلْمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَادْفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ؛ پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داود، جالوت را بکشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد و آنچه می‌خواست به او بیاموخت و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد (بقره/ ۲۵۱)؛ اما یادکرد سلطنت بسیار باشکوه، مقتدر و منحصر به فرد حضرت سلیمان(ع) ظاهراً بیشتر برای آن است که به این وسیله قدرت، عظمت و شکوه خیره‌کننده خداوند در این زمینه نسبت به سلاطین دنیا روشن شود و مردم متأثر از شکوه و شوکت شاهان، به بندگی و سرسپردگی آنان نپردازند (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۶، ص ۴۶۰).

گرچه در مطالب قبلی گفتیم که حکومت پیامبران الهی، از نوع اقتدار کارزمایی یا فرهومند است؛ اما نباید از اقتدار پادشاهی آنان نیز چشم پوشید؛ به عبارت دیگر پیامبران الهی از یک سو دارای اقتدار دینی یا فرهومند و کارزماتی‌اند؛ به دلیل اینکه اقتدار خود را از منشائی الهی و فوق بشری دریافت می‌کنند و از سویی دیگر دارای اقتدار سنتی و پادشاهی از نوع مطلوب نیز هستند.

علاوه بر سلطنت و اقتداری که در قرآن کریم با دیدی مثبت بیان شده است، نوع دیگری از سلطنت و اقتدار سنتی وجود دارد که جنبه فردمحوری و استبداد مطلقه دارد. این نوع از اقتدار سنتی است که مورد سرزنش قرار گرفته است. از جمله این نوع اقتدار، اقتداری است که خدای تعالی به فرعون واگذار کرده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ؛ پیش از آنها نیز قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند (ص/ ۱۲). عبارت ذوالاوتاد صفت فرعون است و یکی از وجوه تفسیری که برای آن بیان شده، این است که کنایه از ثبات و استحکام سلطنت فرعون است که معادل همان اقتدار سنتی است (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۲۳۴). بنابراین سلطنت و پادشاهی فرعون از قبیل حکومت‌های سنتی به شمار می‌رود که به دلیل عدم مشروعیت آن از سوی خداوند، ناپسند و مردود دانسته شده است. در نظام‌های پادشاهی مطلقه همچون حکومت فرعون، نکته مهم و کانونی اقتدار در آن، بر مبنای فردمحوری است.

فردمحور بودن نظام‌های اقتدارگرا، پیامدهای بسیار وسیعی تقریباً در تمامی ابعاد زندگی انسان‌ها دارد. وجه افتراق جهان قدیم با جهان جدید نیز در همین نکته است. در جهان جدید، ساختار، برنامه، اصول و قواعد و آیین‌نامه جای فرد و میل فرد و تمایلات فرد را گرفته است و مدیر و مسئول، مجری

قواعد است و نیز به آنچه عمل می‌کند، تابع قواعد و مقررات است (سریع‌القلم، ۱۳۹۱، ص ۲۷). در این نوع اقتدار شخص با زور و اسلحه بر مردم مسلط شده، مخالفان خود را سرکوب می‌کند و به هیچ قانونی پایبند نخواهد بود؛ بلکه خود را فوق قانون دانسته یا اصولاً خود، قانون است. و معیارهای حق و باطل، عملکرد اوست. بدترین نوع حکومت‌ها، چنین حکومت‌هایی است که پادشاه، اراده خود را از اراده خدا و وجود خود را سایه و مظهر قدرت خداوند در زمین معرفی کرده و مقام الوهیت را از آن خود می‌داند (ولایی، ۱۳۷۷، ص ۵۷). خداوند در معرفی چنین حکومت‌هایی می‌فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أُذْلًا وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ؛ پادشاهان چون به قریه‌ای درآیند، تباهش می‌کنند و عزیزانش را ذلیل می‌سازند. آری چنین کنند (نمل/۳۴)». قرآن کریم از زبان فرعون می‌فرماید: «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي؛ فرعون گفت: ای مهتران، من برای شما خدایی جز خود نمی‌شناسم (قصص/۳۸)».

علامه طباطبایی در تفسیر آیه اخیر می‌فرماید: جمله «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» از قبیل قصر قلب است؛ یعنی آنچه را که موسی منحصر در خدا می‌کرد، او منحصر در خود کرد. موسی الوهیت را تنها برای خدا اثبات می‌کرد، و از غیرخدا نفی می‌کرد. فرعون درست به عکس، الوهیت را برای خود اثبات و از خدای تعالی نفی می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۵۲).

در روایتی از امام علی (ع) در توصیه به فرزندش امام حسن (ع)، سوء استفاده از اقتدار مورد مذمت قرار گرفته است. ایشان می‌فرماید: «... ای پسر... پست‌ترین پستی‌ها ستم است از سوی مقتدر...» (ابن شعبه، ۱۳۷۶، ص ۸۰). بنابراین آنچه بد و مذموم است، نه اصل فرمانروایی و پادشاهی؛ بلکه به دست آوردن و عهده‌دار شدن آن از راه‌های نامشروع و به وسیله افراد ناصالح و اعمال اقتدار برخلاف آموزه‌های وحیانی است.

با توجه به آنچه گفته شد، عموم نارسایی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نظام‌های اقتدارگرایی سنتی، ناشی از منطبق درونی این نظام‌هاست. اقتدارگرایی تمام شئون زندگی افراد را در برمی‌گیرد و شکل و محتوای آن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اقتدارگرایی نوعی سازماندهی هرمی و عمودی است که چنانچه فقط با مرکزیت یک نفر مانند شخص شاه صورت پذیرد، تمامی موضوعات و مسائل کشور و سرنوشت افراد را با محوریت منافع و خواسته‌های شاه شکل می‌دهد؛ اما اگر اقتدار ناشی از خداشناسی، جهان‌بینی توحیدی و انسان‌شناسی درست صورت پذیرد، شخص‌محور بودن نظام اقتدار، زیر سوال رفته و به تبع آن، فرهنگ تملق، تعطیلی فکر و اندیشه و انتقاد، تبعیت محض افراد، انزوای اجباری مردم، بی‌اخلاقی و نبود شرایط یادگیری فرهنگ حل و فصل اختلاف و در نتیجه اسارت فرهنگی، فکری و اقتصادی مردم، معنای خود را از دست داده و اقتدارگرایی در یک کشور تداوم پیدا خواهد کرد (سریع‌القلم، ۱۳۹۱، صص ۵۰-۵۱). امام خمینی (ره) نیز با تاثیر پذیری از آموزه‌های دینی و با مشاهده وقایعی که در حکومت‌های پیشین در ایران رخ داده بود، در سخنرانی برای جمعی از مسئولان بنیاد شهید، سازش با اسرائیل را خیانت به اسلام و مسلمین دانسته و می‌فرماید: «بیدار

باشند ملت‌ها و بیدار کنند دولت‌ها را و مخالفت کنند با این طرح کافر فاجرا! این طرح را که می‌خواهند بریزند، آمریکا چنگ و دندان نشان داده؛ برای اینکه تسلیم کند اینها را. ...هیچ ملتی از ملت‌های اسلامی نیست که موافق با این باشد که نوکر اسرائیل باشد و ذلیل اسرائیل و ذلیل آمریکا باشد. ... باید این دولت‌ها این مطلب را از سر خودشان بیرون کنند که همان‌طور که سابق می‌کردند، حالا باید بکنند؛ یعنی خودشان را قیم بدانند نسبت به ملت‌ها. یک نفر شیخ یا یک نفر رییس‌جمهور یا یک نفر مَلِک - به اصطلاح خودشان - چه حقی دارد که بر یک مملکت حکومت کند و یک مملکتی را بخواهد به مصالح اسرائیل فدا کند؟! باید حکومت‌ها بیدار بشوند! با گذراندن این طرح، گور خودشان را می‌کنند. نباید دیگر از این به بعد، این فکر بیاید در سر این حکومت‌ها که کار با ماست و به ملت‌ها مربوط نیست. شما در مقابل ملت هیچ کاره‌اید. ملت‌ها هستند که باید کارها به تصویب آنها برسد. البته ما هم گرفتار یک همچو مسئله‌ای بودیم در زمان رضاخان، در زمان محمدرضاخان همین مساله بود که به ملت کار نداشتند. ملت چکاره است؟ آنها ملت را هیچ‌کاره می‌دانستند. هرچه هست اعلیحضرت است. غیر اعلیحضرت خبری نیست. لکن ملت ایران شکست این را و فهماند که هر چه هست ملت است و حکومت‌ها باید بر طبق امیال ملت عمل بکنند. ... من از خدای تبارک و تعالی بیداری همه ملت‌های اسلام را، بیداری همه دولت‌ها را، بیداری همه جوان‌ها را [می‌خواهم]. (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۳۶۳-۳۷۳).

از بیانات امام خمینی (ره) چند نکته در رابطه با نوع اقتدار جمهوری اسلامی ایران مستفاد می‌شود: نخست اینکه ایشان بیداری ملت را عاملی اساسی در خنثی کردن توطئه دشمنان در جهت از بین بردن اقتدار ایران اسلامی می‌داند. دوم؛ ایشان حکومت‌های پیشین ایران و نیز حکومت آمریکا و اسرائیل را از نوع حکومت‌های نامطلوب دانسته که بر مبنای فردمحوری و استبداد به اداره کردن آن پرداخته‌اند. و همین فردمحور بودن را عاملی مخرب برای اقتدار جامعه اسلامی دانسته‌اند. مسئله سوم نیز این است که ایشان ایران مقتدر را ایرانی می‌دانند که از نفوذ و سلطه آمریکا و اسرائیل ممانعت کرده و به استقلال و خودکفایی خود متکی باشد.

۲-۳- مبنای عقلی - قانونی اقتدار و لزوم پایبندی به آن در سخنان امام (ره)

مشروعیت اعمال قدرت در این نوع اقتدار، از عقل خودبنیاد بشری و اجماع اکثریت نشات می‌گیرد و متکی بر مجموعه‌ای از قوانین عرفی است (شجاعی زند، ۱۳۷۶، ص ۵۸). در حکومتی که دارای چنین اقتداری است، حاکم یا شخص مقتدر، هم معتقد است و هم تسلیم در برابر حقیقت و اگر می‌گوید: من باید حاکم باشم، به این دلیل است که به حکم عقل چنین امری درست است. در نظام دارای اقتدار عقلایی - قانونی، این قرارداد است که در واقع سرچشمه همه اصالت‌ها در حکومت است. قانون در حکم چارچوبی است که باید دولت یا حکومت در آن حوزه، وظایف خود را انجام دهد و عدول از آن، عدول از مشروعیتی است که لازمه اقتدار محسوب می‌شود (لاریجانی، ۱۳۷۳، ص ۱۲ و ۲۵). در باب اهمیت مبنای عقلانی و قانونی باید از خود پرسید که آیا اگر میان ملتی، قانون و قانونگذاری، توسط صاحبان قدرت و

نفوذ، نادیده گرفته شد، یا به ابزاری برای دستیابی به خواسته‌های ناموجه آنان تبدیل یا تفسیر شد، آیا می‌توان روابط اجتماعی و مناسبات میان آحاد جامعه و دستگاه‌های نظام را بر محور قانون به عنوان میثاق عملی، مورد اتفاق شهروندان و حکومت، شکل داد و جامعه‌ای مقتدر و قانون‌مدار را که همه در آن بر گرد شمع قانون می‌گردند، ارائه کرد. ملتی که مدار مناسبات اجتماعی آن به ویژه در روابط متقابل حکومت و مردم، قانون نباشد، آیا می‌تواند دستاوردی به نام اقتدار ملی داشته باشد.

قانون پیونددهنده لایه‌های گوناگون جامعه است؛ از این رو نقش و جایگاه مهمی در ارتقای اقتدار جامعه دارد. کارکرد اصلی قانون تنظیم رفتار اعضای یک جامعه است که به طور طبیعی، دچار تعارضند. نقش قانون صحیح و مبتنی بر اصول انسانی، تعیین حد و مرزها، از بین بردن زمینه‌های اختلاف، دفع تجاوز متجاوزان، داوری میان انسان‌ها، نشان دادن راه تعالی و کمال، ایجاد نظم، برقراری عدالت و فراهم کردن زمینه‌های تکامل انسان است. بنابراین علاوه بر نظم بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها و امکان‌پذیر کردن اصلاحات اجتماعی، یکی از اهداف بسیار مهم قانون صحیح و مبتنی بر اصول انسانی، این است که جهت تکامل حرکت انسانی را مشخص، و مسیر تحولات اجتماعی را به سوی بیداری اسلامی سوق می‌دهد. تأمین این منظور با قوانین عادی و بشری امکان‌پذیر نیست و تنها به وسیله قانون آسمانی و الهی امکان‌پذیر است (ابن شعبه حرانی، ۱۳۹۴، ص ۲۱۴) که نمونه اتم و اکمل آن، قوانین حیات‌بخش اسلام است که از سوی خداوند به وسیله رسول گرامی (ص) به بشر عرضه شده است؛ چرا که ابتدا مردم امت واحده بودند، زندگی حالت بساطت و سادگی داشت و اختلافی نبود. آنگاه اختلاف پیدا شد و نیاز به قانون برای رفع آن اختلافات، رخ نمود. پیامبران الهی وحی را برای رفع اختلاف آوردند و بدین سان قوانین الهی برای هدایت بشر، تشریح شد. در آیات بسیاری از قرآن، به این هدایت تشریحی یاد شده است: *إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ... لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ (نساء/۱۶۵)*. محال است که خداوند انسان را که به هدایت و قانون نیاز دارد، از آن محروم کند: *مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ (اعراف/۲۹)*. *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا (نساء/۳)*. قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب قانون و وحی الهی، بهترین طریق و نیکوترین روش هدایت است: *إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (اسراء/۹)*. سعادت بشر، در فهم و اجرای قوانین الهی و احکام آسمانی است که هیچ‌گونه خلل و نقصی در آن راه ندارد: *هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف/۲۰۴)*.

از دیدگاه قرآن و احادیث معصومین (ع) و علمای اسلام، قانونگذاری در اصل از آن خداست و در واقع مساله تقنین یکی از شئون توحید افعالی است؛ همان‌گونه که خداوند حاکم علی‌الاطلاق بر تمام جهان هستی و جهان انسانیت است، حاکم بر نظام تشریح نیز هست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱۰، ص ۸۹). از جمله آیاتی که قانونگذاری را ویژه خداوند می‌شمرد، آیه *وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا*؛ و کس را در فرمان خود شریک نسازد (کهف/۲۶) است. طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند، احدی را در حکم،

شریک خود نمی‌سازد و کسی را نرسد که برخلاف حکم خداوند حکم کند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۵، ص ۴۸).

در مقابل؛ در فضایی که قانون و قاعده‌مندی نباشد، پیش‌بینی رفتار نه تنها دشوار؛ بلکه غیرممکن می‌شود. در فضای بی‌قاعدگی، وقایع تصادفی، جایگزین فکر، برنامه‌ریزی، بحث، مناظره، تصمیم‌گیری مبتنی بر شناخت، شایسته‌سالاری و حتی تداوم و ثبات می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۹۱، ص ۲۵).
تعبیر به قوه مقننه یا مجلس قانونگذاری، گاهی این معنی را تداعی می‌کند که نمایندگان مردم در این مجلس، وضع قانون یعنی تشریح حلال و حرام می‌کنند؛ در حالی که چنین نیست. بلکه کار اصلی نمایندگان در چنین مجلسی، تطبیق احکام کلیه بر مصادیق و کارشناسی موضوعی است. یعنی باید بنشینند و از طریق شورا، موضوعات پیچیده مورد نیاز را برای تطبیق احکام اسلامی بر آنها پیدا کنند. به عنوان نمونه دفاع از کشور اسلامی در مقابل تهاجم بیگانگان و پیکار با آنها یک امر واجب است؛ همان‌گونه که در شرایط خاصی صلح با آنان موجب تقویت بنیه‌های اسلام و دفع شر آنان می‌شود؛ ولی تشخیص این معنی که آیا مثلا در شرایط فعلی، جنگ باعث دفع شر است یا صلح، این امر نیاز به کارشناسی موضوعی دارد که مجلس با در نظر گرفتن تمام جوانب مساله، آنچه مصلحت می‌بیند، بر می‌گزیند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱۰، ص ۱۲۳).

امام خمینی (ره)، اجرای قوانین الهی را لازمه اقتدر حکومت‌های اسلامی می‌داند و در این باره می‌فرماید: حکومت اسلامی، نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رای نیست. تمام برنامه‌هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شئون و لوازم آن برای رفع نیازهای مردم به اجرا در می‌آید، باید براساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت جاری و ساری است (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۴).

به اعتقاد اندیشمندان علوم سیاسی و حقوق، یکی از مهم‌ترین شروط تحقق و تضمین اقتدار در نظام، استقرار نظام سیاسی و ابتدای حکومت براساس قانون است. قانون اساسی در بردارنده این اصل مهم است که قدرتی که حکومت‌کنندگان به کار می‌بندند، از آن ایشان نیست و ایشان در حقیقت عاملان قدرتند، نه صاحبان آن (بوردو، ۱۳۷۸، صص ۶۳-۶۴).

جامعه مدنی اسلامی با نوع غربی آن اساسا متفاوت است و این کاملا صحیح است؛ زیرا جامعه مدنی اسلامی، نظامی است که در عقلانیت اسلامی رشد می‌کند و پایه‌های خود را بر آن استوار می‌سازد؛ در حالی که جامعه مدنی غربی، بر عقلانیت لیبرال استوار است و این دو عقلانیت، با هم فاصله زیادی دارند. مثلا در عقلانیت اسلامی، انسان و جهان، مخلوق خداست و برای غرض معینی آفریده شده و دارای کمال و سعادت معینی است؛ **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**؛ به درستی در

خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی‌ها که در دریا به سود مردم در جریانند و در آنچه خدا از آسمان نازل می‌کند، یعنی آن آبی که با آن زمین را بعد از مردگی‌اش زنده می‌سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر می‌کند و گرداندن بادها و ابرهایی که میان آسمان و زمین مسخرند، آیا تو دلیل‌هایی است برای مردمی که تعقل کنند (بقره/۱۶۴). در حالی که در عقلانیت لیبرال، انسان، پدیده-ای است در کنار سایر پدیده‌ها و باید کمال خود را قطع نظر از غرض خلقت دنبال کند. همچنین در عقلانیت اسلامی جامعه مدنی، تجمع، عاملی است که برای کمک به اعضا جهت نیل به کمال حقیقی آنان پیدا می‌شود؛ حال آنکه در جامعه مدنی عقلانیت لیبرال، تجمع، عاملی است که هدف از تاسیس آن، تامین حداکثری فضای آزادی عمل برای اعضا و تضمین آن است (لاریجانی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۵).

بنابراین همان‌طور که در مبنای سنتی اقتدار، حکومت‌های تابع این مبنا به دو دسته تابع سنت‌های مطلوب و نامطلوب دسته‌بندی شدند؛ مبنای عقلی و قانونی اقتدار نیز به دو دسته مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌شود؛ مبنای عقلی وابسته به احکام الهی (مطلوب) و مبنای عقلی صرف، نامطلوب به شمار می‌رود. از آنجایی که قوانینی که در جمهوری اسلامی ایران، وضع و اجرایی می‌شوند؛ برگرفته از آموزه‌های قرآن کریم و احادیث معصومین (ع) هستند، می‌توان مبنای اقتدار حکومت فعلی ایران را از نوع مبانی قانونی و عقلی الهی و مطلوب دانست.

نتیجه‌گیری

هر جامعه‌ای دارای شاخص‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خاص به خود است که نشان‌دهنده میزان و کیفیت حیات اجتماعی و پویایی آن است. همواره در میان شاخص‌های مختلف سیاسی هر جامعه، یک شاخص اصلی وجود دارد که دیگر شاخص‌ها، زیرمجموعه و زیر نظر آن شاخص قرار می‌گیرند یا تابعی از آن محسوب می‌شوند. معمولاً بارزترین شاخص سیاسی در یک جامعه پویا و اسلامی را می‌توان در میزان اقتدارگرایی آن جامعه خلاصه و معرفی کرد که این شاخص، بسته به اندیشه‌ها و آرمان‌های برخاسته از ایمان و تفکر سیاسی آن جامعه، سنن بازمانده و اصیل یا بسته به قانونمندی و اندیشه‌ورزی آن جامعه، نتایج و بازده متفاوتی ایجاد می‌کند که می‌توان آنها را به طور خلاصه این چنین عنوان کرد:

- مبانی که از اعتقادات و ارزش‌های دینی شکل گرفته‌اند؛ در طول تاریخ بیشتر از سایر مبانی امکان تبدیل قدرت به اقتدار را فراهم کرده‌اند. ضمن اینکه افراد مقتدر، اقتدار خود را در طول اقتدار خداوند قرار داده‌اند نه در عرض آن.

- مبانی سنتی اقتدار که برخاسته از باورها و میراث گذشتگان است؛ حکومت خود را در چارچوب خاصی تنظیم کرده‌اند و چنانچه شخصی قصد تعرض به آن سنت‌ها را داشته باشد، حکومت و سلطنت خود را در معرض زوال و نابودی قرار داده است. به عبارت دیگر، اقتداری که برگرفته از سنت‌ها و آداب

و رسوم موروثی است، می‌تواند دو گونه باشد: واجد اقتدار مطلوب و فاقد اقتدار مطلوب. اقتداری که مطلوب است، مسلماً پایدارتر و پردوام‌تر است و اقتدار نامطلوب بیشتر و زودتر از بین خواهد رفت.

- مبانی عقلی و قانونی، چارچوبش عقلی است و شخص مقتدر در این حکومت‌ها در حقیقت عامل قدرت محسوب می‌شود نه صاحب آن. اما قانونمند بودن نیز یا برگرفته از قانون الهی است یا غیر الهی. اقتداری که مبنایش قانون الهی است، متکی به پشتوانه‌ای محکم و قدرتمند است و بازده و عملکرد آن مطلوب‌تر از اقتداری است که بر مبنای قانون بشری است.

با دقت در ویژگی‌هایی که برای هر کدام از مبانی فوق گفته شد، می‌توان مبنایی را که برگرفته از اعتقادات و ارزش‌های دینی است، جامع‌ترین مبنای اقتدارگرایی از دیدگاه قرآن کریم برشمرد؛ چراکه این مبنا دربردارنده و مستجمع مبانی مطلوب در دو مبنای دیگر یعنی مبنای مطلوب سنتی و مبنای مطلوب عقلی قانونی نیز هست.

با واکاوی و بازشناسی دیدگاه امام خمینی (ره) به عنوان منادی بیداری اسلامی، روشن شد که ایشان انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در ایران را بر هر سه مبنای مطلوب اقتدار پایه‌گذاری کردند. ایشان در وهله اول؛ بیداری مسلمین را عاملی اساسی در برقراری و تثبیت اقتدار در ایران دانسته است، سپس مشروعیت حکومت جمهوری اسلامی ایران را به خاطر تابع ولی فقیه بودن، در طول حکومت الهی معرفی کرده و درنهایت مبنای سه‌گانه؛ دینی، سنتی مطلوب و مبنای عقلی قانونی الهی را به عنوان اصولی اساسی در برقراری، حفظ و تثبیت اقتدار در جوامع اسلامی و بالاخص در ایران اسلامی بر شمردند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ترجمه کمره‌ای، تهران: کتابچی، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
- _____، التوحید، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، بیروت: مؤسسه اعلمی، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.
- _____، تحف‌العقول، ترجمه کمره‌ای، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ش.
- افتخاری، اصغر، ۱۳۸۰، اقتدار ملی؛ جامعه‌شناسی سیاسی قدرت از دیدگاه امام خمینی، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی، چاپ اول.
- بابایی، احمدعلی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۲.
- بوردو، ژرژ، لیبرالیسم، مترجم: عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

- حسینی زبیدی، محمدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق و مصحح: علی سیری و علی هلالی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ه.ق.
- حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیرائنا عشری، تهران: انتشارات میقات، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- _____، ولایت فقیه و جهاد اکبر، الست فقیه، بی‌تا.
- دال، رابرت، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، مترجم: حسین ظفریان، تهران: نشر مترجم، ۱۳۶۴.
- ذوعلم، علی، تجربه کارآمدی حکومت ولایتی، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، تهران: مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.
- سریع‌القلم، محمود، اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: نشر فرزانه روز، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- شجاعی زند، علیرضا، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان: گروهی، محقق: رضا ستوده، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشرنی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۵.
- امید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ هفته، ۱۳۸۸.
- کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، تهران: انتشارات عروج، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- کوئینتن، آنتونی، فلسفه سیاسی، مترجم: مرتضی اسدی، تهران: انتشارات الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۱ز.
- لاریجانی، محمدجواد، تدین حکومت و توسعه، بی‌جا: موسسه فرهنگی اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- _____، حکومت مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- لمبتون، آن.کی.اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق: عباس صالحی و محمدمهدی فقیهی، تهران: عروج، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

- مترجمان، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، تحقیق: با مقدمه آیه‌الله واعظزاده خراسانی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- محمدی، حیدر، قدرت سیاسی از دیدگاه امام علی، قم: دفتر نشر و پخش معارف، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائره‌المعارف قرآن کریم، قم: بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۸ش.
- نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، الغیبه، ترجمه غفاری، تهران: نشر صدوق، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق و ۱۳۷۶ش.
- ولایی، عیسی، مبانی سیاست در اسلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، مترجم: حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- I.zeitin, Ideaigy The Deveopment of socioogica Theory, permtime Ha, New Jersey, 1981.
- Nordland, Rod&David D. Kirkpatrick (2011), Islamists Growing Sway Raises Questions For Libya, New York Times.